

سیری برزندگی و آثار یوجین اونیل

(۱۸۸۸ - ۱۹۵۳)

درام نویسی آمریکائی

همایون علی آبادی

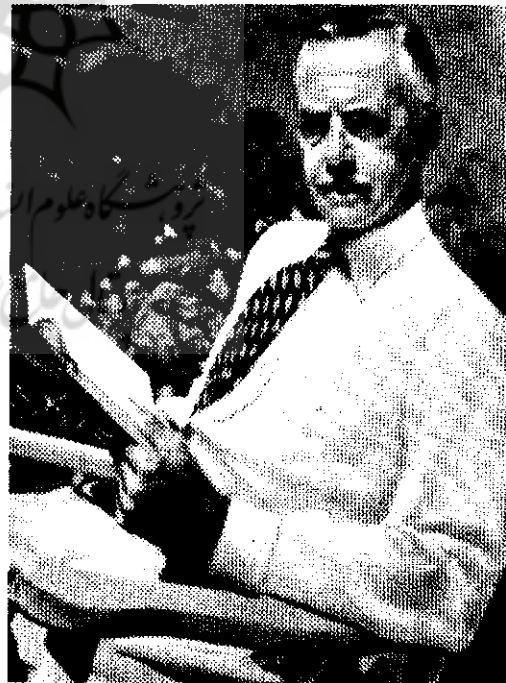
چراغهای دریائی، عرشه کشتیها و حضور دربار انداز

یوجین گلاستون اونیل یکی از بزرگترین نمایشنامه نویسان آمریکائی است که آثار او را می توان به عنوان معیاری برای سنجش آثار دیگر تئاتر آمریکا بشمار آورد اونیل در طی فعالیت های هنریش حدود ۷۲ نمایشنامه نوشته است.

«یوجین اونیل طی ۱۲ سال فعالیت هنری خود تئاتر آمریکا را از یک کانون دروغین براساس شعبده بازی به جهانی باشکوه از هراس و عظمت مبدل ساخت. او زندگی را نه به جمع و جوری و آراستگی اتاق کاریک ادیب بلکه به هراس انگیزی و شگرفی و گاهی به وحشتناکی طوفان و زلزله و آتش سوزی ویرانگر دیده و شناخته است».

همراه با این سخنان بود که «سینکلر لوئیس» در نطق خود به مناسبت دریافت جایزه نوبل خطاب به آکادمی سوئد از همکار آمریکائی خود درام نویسی که ۶ سال بعد، خود به عنوان دومین آمریکائی به اخذ این جایزه گرانقدر ادبی نائل آمد، ستایش و تمجید کرد.

«لوئیس» در نطق خود، نسبت به هنرمند بزرگ تئاتر آمریکا شرط انصاف را به جا آورد زیرا اونیل که به میدانی تهی پا گذارده بود یک



تنه به جان بخشیدن به هنر تئاتر در آمریکا نایل آمده بود. با این وجود او را نباید فقط پیشوائی دانست که تنها صحنه‌های تئاتر محلی و ایالتی را گسترش و غنا بخشیده است، بلکه باید در نظر داشت که برخی از نمایشنامه‌های او با تراژدیهای بزرگترین معاصران اروپا پائیش برابری می‌کند. و از این رو، میتوان او را زادهٔ تئاتر دانست.

اونیل، بزرگترین نمایشنامه‌نویس آمریکا در ۱۶ اکتبر ۱۸۸۸ در شهر نیویورک متولد شد. پدرش — جیمز اونیل — هنرپیشه و عضو یک گروه بازیگران سیار بود که بعد از سالهای ۱۸۸۰ به مدت ۱۶ سال نقش «ادموند دانت» را در «کنت مونت کریستو» بازی می‌کرد و در بسیاری از این سفرها جیمز اونیل،



صحنه‌ای از اجرای یکی از نمایشنامه‌های اونیل.

فرزندش—یوجین—را نیز به همراه داشت.

یوجین هفت سال نخستین زندگی‌اش را به همراه پدر و مادر به مسافرت پرداخت و از این سفرها تجارب بسیار آموخت.

اونیل در این سفرها، انگشتانش را به رنگ و روغن گریم می‌آلود و با زندگی پشت صحنه‌اش می‌گرفت. بعد از این دوره، مدت ۵ سال یعنی حدود سالهای ۱۹۰۰—۱۸۹۵ را در مدرسه کاتولیکی «مونت سنت ونیس» گذراند و سپس به مدارس مختلفی نظیر آن فرستاده شد، ولی به سبب روحیه عاصی و سرکشی که در اثر مقررات خشک و خشن این موسسات در او به وجود آمده بود، وی برای اولیاء مدارس به صورت معمائی جلوه می‌کرد و به همین جهت بود که هر چند گاه یکبار به مدرسه دیگری فرستاده می‌شد. پس از اتمام دوره مقدماتی حدود سالهای ۱۹۰۶—۱۹۰۲ تحصیلات خود را در آکادمی «بتس» در استانفورد گذراند و در پاییز ۱۹۰۶ به دانشگاه «پرینستون» وارد شد. ولی از همان ابتدا احساس می‌کرد که مدت تحصیل در آنجا طولانی نخواهد بود، چون از مقررات و قوانین خاص آن متنفر بود. ۲ سال بعد در شمار جویندگان طلا راهی هندوراس شد.

در ۱۹۰۹ برای اولین بار با «کاتلین جنکینز» ازدواج نمود، اونیل در هندوراس، به جای کسب طلا بیمار شد. وی مدتی در باراندازها کار می‌کرد سپس در یانوردی پیشه کرد و در این کار مهارت زیادی یافت. در مراجعت به آمریکا، به سمت معاونت گروهی که وی در آن گروه به مسافرت‌های هنری می‌پرداخت گماشته

شد. ولی روح ناآرام و سرکش اونیل، هرگز آرام و قراری نداشت، به همین جهت زمانی بعد به سوی بوئنوس آیرس رهسپار شد. سرگرمی او را در سفر، خواندن آثار رئالیستی «جک لندن» و «جوزف کنراد» درباره ماجراهای دریائی تشکیل می‌داد. سپس مدتی در یک کشتی مخصوص حمل حیوانات به کار مشغول گردید ولی طولی نکشید که به فقر و فاقه و تنگدستی گرفتار آمد و با یک کشتی باری به انگلستان رفت. اما بندر لیورپول نیز نتوانست روح سرکش او را آرام کند، پس به نیویورک بازگشته در محله ای کثیف و در خانه مردی به نام «جیمی کشیش» منزل کرد. اسم صاحب همین دکه بود که بعدها با تغییر نام به «جونی کشیش» به صورت صحنه‌اولین پرده در نمایشنامه «آنا کریستی» — که به اخذ جایزه پولیتزر نائل آمد— به کار گرفته شد. زندگی او در این دوره در پرده زدن میان سواحل و ملوانان و جاشوها خلاصه می‌شد. آنچه که در این روزها خاطر مغشوش و آشفته اونیل را به خود مشغول نمی‌داشت جایزه و حتی نمایشنامه بود. زیرا در آن موقع به کلی تنگدست بود و با جوان دیگری مثل خودش مشترکاً زندگی می‌کرد و این اشتراک مسکن تا موقعی که هم اتاقش با پرتاب خود از پنجره به زندگی خویش پایان داد همچنان ادامه داشت.

در سال ۱۹۱۲ از همسرش جدا گردید و برای امرارمعاش در روزنامه «نیولندن تلگراف» به عنوان خبرنگار شروع به کار کرد. در تمام این احوال، در برخورد با سختی‌ها و مرارت‌های انسان



صحنه‌ای از اجرای نمایشنامه «ماوراءِ افق» اثر: یوجین اونیل.

در عمق اجتماع با چهره واقعی زندگی آشنا شد و قهرمانانش را از میان مردم جدا کرده و در خانه ذهن نگاهداشت. در همان سال به دنبال معاینات معلوم گردید که به مرض سل مبتلا است و از این روی در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۲ به مدت ۶ ماه در آسایشگاه مسلولین بستری گردید. این آسایشگاه «گی لورفارم» - واقع در «والینگفورد» - از شهرهای ایالت «کونکتی کت» - نام داشت. در اواخر بهار ۱۹۱۳ از آسایشگاه مرخص گردید. عارضه بیماری اونیل بسیار جزئی و بی اهمیت بود ولی موجد تحولی عظیم در زندگی او گردید زیرا در مدت اقامت در آسایشگاه، بیکاری مداوم او را واداشته بود که به بررسی تجربیات زندگی پرمراست خود پردازد و تجربه های تلخ سالهای متمادی زندگی خود را که یکی پس از دیگری به روی هم تلنبار شده بود تجزیه و تحلیل کند. ثمره این خویشتن کاوی اونیل، بعدها حائز اهمیتی شگرف هم برای بشر و هم برای تئاتر آمریکا بود. اونیل در آسایشگاه تصمیم گرفته بود درام نویسی شود، از این روی ساعت‌های متمادی از وقت خود را به مطالعه می گذراند بداند انسان که به صورت یک خواننده حریص نمایشنامه درآمده بود. بعدها خودش در این باره اظهار داشت «هرچه به دستم می رسید از یونانی گرفته تا آثار مربوط به دوره الیزابت و تقریباً همه نوشته های کلاسیک و البته همه آثار مدرن را مطالعه می کردم.»

سفرهای دریائی برای اونیل در حکم تجربه ای عرفانی بود و از میان انبوه نمایشنامه هایش بهترین آنها نمایشنامه هائی مثل

«مہتاب کارائیب» و «سفر دورودراز به وطن» است که چاشنی آن، زبان خشن ملوانان و بوی تند دریا است.

در سال ۱۹۱۳، اولین نمایشنامه های اونیل به نام «تار عنکبوت» و «یک همسر در زندگی» منتشر شد. در پائیز سال ۱۹۱۴ در کلاس «پروفیسور جرج پیر بیکر» در هاروارد نام نویسی کرد و از این کلاس تجارب بسیار آموخت. اونیل بعدها درباره ارزش و سودمندی این کلاس گفت: «اندرزهائی که درباره نکات فنی نمایش و هم چنین تجزیه و تحلیل هنر درام نویسی از او گرفتیم برای ما در جهت آموزش اصولی هنرمان دارای ارزش غیر قابل تصویری بود.»

در حقیقت مهمتر از این اندرزه ها و نیز مهمتر از نمایشنامه هائی که اونیل در این کلاس به رشته تحریر درآورد، تشویق و دلگرمیهای «پروفیسور بیکر» بود که در او روح امیدواری دمید.

اونیل سالها بعد با به خاطر آوردن کلاس درس «پروفیسور بیکر» گفت: «حیاتی ترین چیز برای ما که به مثابه هنرمندان و خلاقان اجتماعی آینده بودیم ایمان داشتن به کارمان و دنبال کردن این ایمان بود و او پیوسته روح امیدواری را در ما زنده نگه می داشت». و در آن زمان آدم حرمان زده و مایوسی چون اونیل بیش از هر کس دیگر به این امید نیازمند بود.

از این پس نمایشنامه های بسیاری نگاشت که معروفترین آنها «در راه کاردیف»، «تشنگی»، «خطار، مه، در منطقه جنگی»، «سفر دورودراز به

وطن و طناب است.



یوجین اونیل

وقتی در ۱۹۱۴ نخستین کتابش بنام «تشنگی» را که مجموعه چند نمایشنامه بود به هزینه پدرش منتشر ساخت، گرایش شدید و صادقانه اش را به روایتگری تلخی ها و غم ها نمایان ساخت. اونیل در تابستان ۱۹۱۶ به «پرووینستاون» رفت و در آنجا با اعضاء گروهی که بعدها به «هنر پیشگان پرووینستاون» معروف گردیدند آشنا شد. این گروه یک سال قبل از آن در پرووینستاون، نمایشی را بر صحنه آورده بود و اینک بار دیگر به فرا گرفتن تجربیات عملی در هنر تئاتر مشغول بود. «ژرژ کرام کوک»، الهام بخش این گروه به شمار می رفت. وی علاقه شدیدی داشت که نمایشنامه هائی زنده تر و حیاتی تر از آنچه که در تئاترهای بازاری آنجا وجود داشت بر صحنه بیاورد. اونیل نیز، در کلبه محقر خود چمدانی پر از نمایشنامه آماده داشت که مورد مطالعه گروه پرشور هنر پیشگان «پرووینستاون» قرار گرفت و از آن میان دو نمایشنامه جهت اجرای فوری برگزیده شد:

نمایشنامه «در راه کاردیف» به عنوان نخستین نمایشنامه اونیل در «تئاتر بارانداز» که کلبه ماهیگیری محقری در اسکله «پرووینستاون» بود فقط گنجایش ۹۰ نفر تماشاگر را داشت بر صحنه آمد. شب اجرای این نمایشنامه که اونیل خود شخصاً نقش «معاون کاپیتان» را در آن ایفا می کرد، درست مثل شب مشروح در صحنه نمایشنامه، شبی سرد و مه آلود بود. یکی از هنر پیشگان این نمایشنامه بعدها با یادآوری خاطره آن شب گفت:

«آن شب دریا مده کرده بود و آب اطراف ما را گرفته بود و از سوراخهای کف کلبه آب نشت می کرد». برای نمایشنامه های اولیه اونیل با آن شرح و توصیفهای زندگی پر حرارت «جاشو» آن چه صحنه ای از صحنه تئاتر قدیمی بارانداز و چه تماشاگرانی از این تماشاگران محنت کشیده دریا مناسب تر و دلسوزتر می توانست باشد؟ گروه هنر پیشگان پرووینستاون نمایشنامه «تشنگی» را نیز به عنوان برنامه فصل خود اجرا کردند و اونیل بار دیگر جزء بازیکنان نمایشنامه خود به روی صحنه ظاهر گشت در پائیز سال ۱۹۱۶ هنگامیکه این گروه نمایشی با عنوان رسمی «هنرمندان پرووینستاون» به نیویورک بازگشتند اونیل نیز با تعدادی از نمایشنامه های

خود به آنها پیوست و هم به وسیله همین گروه هنری بود که همه نمایشنامه‌های تک پرده‌ای و بیشتر نمایشنامه‌های بعدی او با شکوه فراوان به روی صحنه آورده شد. نمایشنامه‌های تک پرده‌ای اونیل که بیشترشان حاصل خاطرات دردآلود و سفرهای دریائی او هستند در زمره تلخ‌ترین و خشن‌ترین کارهای او به شمار می‌روند. «در راه کاردیف» که بعد از تشنگی (۱۹۱۴)، اخطار (۱۹۱۴) و مه (۱۹۱۶) نوشته شد و بسیاری از آنها بر صحنه آمد، در حقیقت نخستین اثری بود که مقام اونیل را به عنوان یک نمایشنامه‌نویس واقعی در محافل هنری تسجیل کرد. از آن پس، این نمایشنامه‌ها بارها با نمایشنامه‌های: «در منطقه جنگی» (۱۹۱۷) و «سفر دور دراز به وطن» (۱۹۱۷) و گاهی نیز همراه با «مہتاب جزایر کارائیب» (۱۹۱۸) یک جا به روی صحنه آورده شد. این مجموعه از کارهای او که همراه با تک‌پرده‌ایهای: «روغن نهنگ» (۱۹۱۷) «آنجا که علامت گذاری شده» و «طناب» (۱۹۱۸) که در سال ۱۹۴۰ به کارگردانی جان فورد به صورت فیلمی بنام «سفر دور دراز به وطن» درآمد در شمار بهترین آثار مربوط به تجربه‌های دریائی اونیل است که نشان دهنده زندگی رقت‌بار و جانگداز ملوانان است. شیوه‌های بیانی که در نوشتن این نمایشنامه‌ها به کار رفته آنچنان ساده است و اصالت تکلم ناویان به طرز در آن حفظ شده که خواننده برای تفهیم و تفهم آن با دشواری‌های رویاروی می‌گردد.»

سالها بعد یکی از افراد گروه هنر پیشگان

«پرو وینستون» اظهار داشت که: «اونیل تئاتر و هم چنین ما را تقریباً به همانگونه که خود می‌خواست مورد استفاده قرار می‌داد. تاکنون هیچ درام‌نویس دیگری از یک چنین آزادی و اختیار دامنه‌داری در زمینه نمایش و تماشاگر برخوردار نبوده است.»

در ۱۹۱۸ برای دومین بار با «آگنس بولتن» ازدواج نمود و یکسال بعد دومین پسرش که از همسر دوم او بود بنام «شین» متولد شد. حالا دیگر دوران درد ورنج و بی‌خانمانی پرمراتش به سر آمده بود. در ۱۹۲۰ اولین نمایشنامه طولانی او به نام «در ماوراء افق» در نیویورک به نمایش درآمد. گویند پدرش - آن خدمتگزار قدیمی عالم تئاتر - که در این هنگام به استعداد خارق‌العاده اونیل پی برده بود شبی با دیدن یکی از صحنه‌های این نمایش اشک از دیدگان جاری ساخت و هم چنین گویند که در پایان نمایش، آن بازیگر کارکشته تئاتر کهن رومانیتیک از این نویسنده تئاتر محنت‌بار مدرن پرسیده بود که: «آیا قصد دارد تماشاگران به محض رسیدن به خانه خود کشتی کنند؟»

در نوامبر سال ۱۹۲۰، اونیل به سبب آفرینش نمایشنامه «در ماوراء افق» جایزه پولیتزر را از آن خویش ساخت و در همین ماه بود که نمایشنامه دیگرش به نام «امپراطور جونز» به نمایش گذاشته شد. داستان این نمایشنامه را اونیل از یک بازیگر سیرک شنیده بود و خود کارآکتر مضحمل و خرد شده آن را به مرد نیرومند و هراس‌زده‌ای تغییر داده بود. در این نمایشنامه اونیل یکی از طرحهای فراوانی را که پیوسته در نظر داشت به خدمت

وسیعتر می شود تا جایی که در لحظات اوج شور و التهاب نمایش، ضربان قلب تماشاگران با ریتم شوریده و جنون‌آسای آن یکسان می شود. با نمایشنامه «آنا کریستی» در سال ۱۹۲۱ دومین جایزه پولیتزر به اونیل تعلق گرفت. در این زمان اونیل موفقیت‌هایی در «برادوی» کسب کرده و به عنوان یک نمایشنامه‌نویس موفق و در عین

تئاتر بگمارد به کار برد: طبل از آنگونه که در جنگلها - محل وقوع رویدادهای نمایش - به کار می رود، در خارج صحنه با ضربی یکنواخت به صدا در می آید. همراه با پیشرفت نمایش، ضربان طبل نیز افزایش می یابد و این ضربها که از یک حالت عادی شبیه به ضربان نبض آدمی آغاز گردیده است به تدریج تندتر و صحنه‌ای از اجرای نمایشنامه «دراکاردیف»



حال بدبین معرفی شده بود و در حقیقت نمایشنامه هایش نموداری از دل‌های خشمگین، خواب‌های تعبیر نشده، عشق‌های پیچیده و امیدهای پوچ بودند. یک سال بعد مادرش «آلن کوئین لن» زندگی را بدرود گفت و نیز در همین سال نمایشنامه «میمون پشمالو» توسط گروه بازیگران «پرووینستاون» در ۹ مارس به نمایش گذاشته شد. در این اثر، موجوداتی عروسکی و ماشینی در یک «خن» قفس مانند کشتی، وضع انسان را در یک دنیای فوق مکانیزم به نحو استادانه‌ای نشان می‌دهند.

در ۲۳ ژانویه سال ۱۹۲۶ نمایشنامه «خدای بزرگ براون» توسط تئاتر گرینویچ به نمایش گذاشته شد و در سال ۱۹۲۸ نمایشنامه‌های «مارکو میلان» - یا مارکو میلیونو -، «مکت عجیب» و «لازاروس خندید» به نمایش درآمد که نمایشنامه «مکت عجیب» برای سومین بار، پولیتزر رانصیب‌اوساخت این، نمایشنامه‌ای است طولانی و ۹ پرده‌ای که در آن پرسوناژها افکارشان را با صدای بلند بیان می‌دارند و سایرین چنین وانمود می‌کنند که صدای آنها را نمی‌شنوند که این در واقع به کار گرفتن همان تکنیک کلاسیک «مونولوگ» یا «سوله لوکوئی» - تک گوئی درونی و حدیث نفس - است.

طولانی‌ترین درام اونیل یک نمایشنامه سه پرده‌ای است به نام «الکترا سوگوار می‌شود» که در سال ۱۹۳۱ نوشته شده است. در این نمایشنامه سرنوشت به آن مفهوم که مراد «ایشیل» بود موضوع اصلی داستان است اما در قالب زندگی عادی و

روزمره آمریکائی، از جمله عوامل و مسائلی که در زندگی اونیل تاثیر گذاشته‌اند، یکی نیز یونان و اساطیر یونانی است. آمیخته‌ای از اساطیر یونان و فلسفه فروید در بسیاری از آثارش پیداست. «الکترا سوگوار می‌شود» محصول دوره سه ساله غیبت اونیل از وطن بود که در فرانسه نوشته شد و پس از بازگشت، در سال ۱۹۳۱ در آمریکا به چاپ رسید. این نمایشنامه در حقیقت مجموعه ۳ نمایشنامه (تریلوژی) است که بنابر اشاره نویسنده «یک اثر مدرن روانشناسی با استفاده از یک طرح افسانه‌ای کهن تراژدیهای یونان» است صحنه این نمایشنامه را «نیوانگلند» در زمان جنگ داخلی تشکیل می‌دهد و قسمتهای سه گانه آن به افسانه «آگامنون» مربوط است. «الکترا سوگوار می‌شود» برجسته‌ترین و سنگین‌ترین نمایشنامه اونیل است که به حق با منبع عظیم خود یعنی افسانه‌های تراژیک یونان قدیم برابری می‌نماید. این اثر، نمایشنامه عظیم و سترگی است که در تاریخ درام، همچنان زنده و جاودانه خواهد ماند.

نمایشنامه کم‌دی «آه! بیابان» که در سال ۱۹۳۳ به نمایش گذاشته شد از دیگر نمایشنامه‌های اونیل که تراژدی مایه اصلی آنها است مستثنی است. این نمایشنامه، کم‌دی سبکی است که در مدت یکماه نوشته شد. «آه! بیابان» نمایشنامه‌ای است که اجرای آن در صحنه نیز به اندازه متن آن مبهم و خسته کننده است.

در ژانویه سال ۱۹۳۴ بعد از آنکه نمایشنامه «روزهای بی پایان» بر صحنه آمد، اونیل برای



صحنه‌ای از اجرای یکی از نمایشنامه‌های اوئیل.

مدتی دراز تئاتر را ترک گفت و سکوت اختیار کرد. در سال ۱۹۳۶ با نمایشنامه «مرد یخی می آید» به دلیل یک دوره طولانی فعالیت ادبی و نیز به خاطر بیان مشکلات، غمها، شادیاها و خلاصه تمام عوامل خرد کننده زندگی برنده نوبل در ادبیات گردید. و اونیل، دومین نویسنده آمریکائی است که به اخذ این جایزه بزرگ نائل

صحنه‌ای از اجرای نمایشنامه «لازاروس خندید»



می آید. نگارش نمایشنامه بسیار معروف او «سیر روز در شب» به سال ۱۹۴۰ شروع شد. این نمایشنامه برای نخستین بار در سال ۱۹۵۵ و ۲ سال بعد از مرگ اونیل در تئاتر رویال دراماتیک در استکهلم بر صحنه آمد و برنده چهارمین پولیتزر گردید. در ۱۹۴۱ نمایشنامه «هاگی» را نوشت. در نوامبر سال ۱۹۵۳ در بوستون دفتر زندگی یوجین اونیل در سن ۶۵ سالگی بسته شد: مردی بزرگ که توانست راهی تازه در تئاتر به خصوص در تئاتر آمریکا باز نماید و به این ترتیب دوران فعالیت تئاتری خانواده اونیل که به مدت ۸۶ سال تئاتر آمریکا را تحت نفوذ و سلطه و سیطره خویش قرار داده بودند پایان یافت. خانواده‌ای که رسالت داشت با عرضه استعدادهاى خاص ایرلندی به دنیای جدید، تئاتر آمریکا را دگرگون سازد. اونیل از سال ۱۹۴۰ تا پایان عمرش با تماشاگران، کارگردانان و منتقدین آمریکائی میانه خوبی نداشت و از آنها یک نوع بیزاری و دلزدگی عجیب پیدا کرده بود. وی عقیده داشت که تماشاگران و کارگردانان و منتقدین آمریکائی— هیچکدام— قادر به درک و فهم آثار او نیستند. اما در عوض در این مدت با اعضا تئاتر دراماتیک استکهلم که بعضی از نمایشنامه‌های او را با موفقیت شایان توجهی به روی صحنه آورده بودند دوستی گرم و صمیمانه‌ای برقرار کرد.

اونیل قبل از مرگ خود، نسخه خطی نمایشنامه «سیر روز در شب» را به دانشگاه «ییل» اهدا کرد و به زنش گفت از دادن اجازه

حوادث آن در زیرزمین یک کشتی باری و در محل خوابگاه ملوانان اتفاق می افتد. نمایشنامه‌های دریائی اونیل همچون: «سفر دورودراز به وطن» «آنا کریستی» و «در منطقه جنگی» و چندین نمایشنامه دیگر، نمایانگر زندگی رقت بار و لحظات تلخ حیات ملوانان و مردان دریا است که از جمله آثار خشن و بسیار تلخ او به شمار می آیند.

در اینگونه نمایشنامه‌ها، اونیل نسبت به حوادث و رویدادهای زندگی در دریا و برای دریا موضعی خاص دارد: در تمام این آثار نوعی در به دری مطرح است و استدلال آن، تکرار یک سرنوشت دردناک و انزواگرایانه است. در نمایشنامه «در راه کاردیف» از آرزوی مردان دریا برای بازگشت به خشکی و زندگی در مزرعه سخن می گوید. «دریسکول» و «یانگ» — دو تن از کارآکترهای «در راه کاردیف» — در نظر دارند که دیگر از سفر دریائی چشم پوشند و با پولهایی که ذخیره کرده اند بقیه عمر را به زندگی در خشکی ادامه دهند. ولی این آرزو با مرگ «یانگ» از بین می رود و «دریسکول» به ناچار راه دریا را انتخاب می کند. و یا در نمایشنامه «سفر دورودراز به وطن» از زبان «اولسون» که یک ملوان کشتی است می شنویم که خیال دارد با پولهایی که حقوق ۲ سال کار است به دیارش باز گردد، و دیگر هرگز راهی دریا نشود ولی در پایان می بینیم که با داروی خواب آور بیهوش شده و توسط دلال کشتی و مردان تنومند به یک کشتی باری که راهی سفر دور دنیا است فروخته می شود.

جهت به روی صحنه آوردن آن در آمریکا خودداری کند. چندی بعد تئاتر دراماتیک استکهلم اجازه اجرای نمایش را از زن اونیل تقاضا نمود و اونیز با رضایت کامل با آن موافقت کرد و در نتیجه نمایشنامه ۴ ساعت و نیمه «سیر روز در شب» برای نخستین بار در ماه فوریه سال ۱۹۵۶ با موفقیت کم نظیری در استکهلم بر صحنه آمد و سپس بر خلاف وصیت اونیل در آمریکا نیز با موفقیت شایان بر صحنه آمد. (فره ریک مارچ هنر پیشه بزرگ نقش اول این نمایش را به عهده داشت).

بدون توجه به موقعیتی که آثار اونیل پس از مرگ وی کسب کرده است و یا از این پس خواهد کرد، نام اونیل در تاریخ تئاتر با افتخار فراوان ثبت خواهد بود. او هنرمندی بود که هنر تئاتر آمریکا را از هیچ «... به جهانی از شکوه و هراتش و عظمت مبدل ساخت» و با این کار به خلق آثاری دست یازید که تا آن زمان که صحنه تئاتری وجود داشته باشد همواره زنده و جاودانه خواهد ماند.

از نظر فلسفه و مفهوم و شیوه نگارش آثار اونیل را می توان به این ترتیب طبقه بندی نمود:

- ۱- نمایشنامه های دریائی
- ۲- نمایشنامه های خانوادگی
- ۳- نمایشنامه های نژادی

نمایشنامه های دریائی

نخستین نمایشنامه طولانی اونیل که جزء کارهای دریائی او است: «در راه کاردیف» است که

انگلیسی است.

نمایشنامه های خانوادگی

در این سری نمایشها، اونیل معمولاً مشکلات و درگیریهای خانوادگی را مطرح می کند. تم اکثر اینگونه نمایشنامه ها براساس روابط خانوادگی و ماجراهای خصوصی زندگی او یا خانواده اش، بنا شده است.

نمایشنامه «بوری» - یا «گاه» - و «سیر روز در شب» از این دسته نمایش نامه ها و مایه اصلی آنها زندگی خصوصی خود او بوده است. اونیل در نوشته های خانوادگی همیشه سایه ای از پدر و مادرش را با خود کشانیده است: آن دو صمیمانه به یکدیگر عشق می ورزند ولی با این حال شکاف عمیقی بین آنها دیده می شود که به صورت شخصیت هولناک و مرموزی در همه آثار خانوادگی او به چشم می خورد. در بدری را که در نمایشنامه «سیر روز در شب» مطرح می کند، در حقیقت در بدری و سرگردانی خود او در زندگی است. او هیچوقت زندگی ثابت و مستقر در محل معینی را نداشته است و این مسئله را عیناً در اثر خود منتقل ساخته است. همه افراد خانواده تنها هستند، دوستی یا آشنائی ندارند و در این میان «مری» (مادر) سمبل گوشه گیری و تنهائی است زیرا مردها بالاخره راهی برای گریز پیدا می کنند، در حالیکه «مری» در آن شهر کوچک و مه آلود، جز افراد خانواده کسی را نمی شناسد و در غایت افسردگی می گوید:

«من تنها هستم... همیشه تنها بوده ام.»

از حوادث مشترکی که در همه نمایشنامه های دریائی اونیل به چشم می خورد: غرق کشتی و یا کشتی شکستگی است در «در راه کاردیف» از غرق کشتی «دوور» صحبت می کند و «دریسکول» چنین می گوید:

«من و یانگ توی یک قایق بودیم و هفت روز تموم بدون یک قطره آب و یا یک لقمه نان پارو زدیم... تا اینکه بالاخره یک روز که تنها یانگ حالش سرجا بود و قایق را میراند ما را نجات دادند.»

و یا در «آنا کریستی» «مت برگ» را می بینیم که پس از یک جدال طولانی با دریا توانسته است خود را نجات دهد و به کرجی «کریس کریستوفرسن» برساند. تمام آثار اونیل براساس داستانها و حکایاتی است که در مدت زندگی از زبان مردم شنیده و یا به چشم خود ناظر آن بوده است و این مایه نمایشی او، در تمام آثارش به انحاء گوناگون خود را نمایان می سازد. اونیل مضمون نمایشنامه «در ماوراء افق» را بر پایه داستانی که از یک ملوان سوئدی دریکی از سفرهایش شنیده است قرار داده و در آن از آرزوی مردی برای فرار از دریا و زندگی در خشکی سخن می گوید ولی این آرزوئی خام بیش نیست زیرا دوباره به امواج کف آلود دریا بازمی گردد.

زبان اینگونه نمایشها، ساده و عامیانه و اصالت کلام ناویان، به طرز خاصی در آن نمایان شده است اصطلاحات، ضرب المثل ها و تکیه کلامهای خاص مردان دریا در این نمایشنامه ها دیده می شود که جدا از زبان مرسوم

نمایشنامه‌های نژادی

اونیل در این سری نمایشها، روابط بین سیاه و سفید و نیز مسئله تبعیض نژادی را در آمریکا مطرح می‌کند. آنچه را که در چنین نمایشنامه‌هایی نشان می‌دهد مشکلات و دشواریهای زندگی مردمان سیاه در آمریکا است، با توجه به اینکه اینان جزئی از مردم این سرزمین هستند و باید همانگونه که سفیدپوستان زندگی می‌کنند و از نعمات زندگی برخوردارند، از لذات زندگی بهره‌مند گردند.

مسئله دیگری که در اینگونه نمایشها بیان می‌شود صفا و سادگی این مردمان است. نمایشنامه‌های: «تشنگی» و «کودک خواب‌آلود» از این دسته نمایشها هستند. تشنگی ۳ پرسوناژ دارد: ملوان دورگه، نجیب‌زاده و یک رقاصه. در اینجا اونیل شخصیت ممتاز یک نجیب‌زاده را در مقابل شخصیت پست و خرد شده یک ملوان سیاه‌پوست نشان می‌دهد. این سه نفر بر روی امواج متلاطم دریا سرگردانند و در آرزوی رسیدن به خشکی و فرار از مرگ هستند. تاکید او را که اونیل در این نمایشنامه دارد، عکس‌العمل هر یک از این سه نفر در مقابل مسئله مرگ است: مرد نجیب‌زاده در تکاپوی حفظ زندگی پرسعادت خویش است در حالیکه ملوان سیاه در اندوه زندگی فنا شده خود غمگین در گوشه‌ای نشسته و متفکر است ولی وجودش عاری از هرگونه کینه و دشمنی نسبت به مرد نجیب‌زاده و یا زن رقاصه است. این سه در مقابل مسئله «تشنگی» قرار دارند: مرد نجیب‌زاده و زن رقاصه به تصور اینکه در قمقه مرد سیاه‌پوست آب

وجود دارد هر یک از طریق عشوه و طنازی و یا زور می‌کوشند که او را اغوا کنند و در پایان با نزاعی که بر سر همین مسئله در می‌گیرد همگی هلاک می‌شوند. این نمایشنامه در سال ۱۹۱۶ به وسیله گروه بازیگران «پرووینستاون» به روی صحنه آمد و خود اونیل نقش ملوان سیاه‌پوست را به عهده داشت و نقش رقاصه را خانم «لوئیز بریانت» - یکی از اعضاء گروه - ایفا می‌کرد. اونیل در «کودک خواب‌آلود» سرگذشت گانگستر سیاه‌پوستی را مطرح می‌سازد که مرد سفیدپوستی را کشته است و پلیس در تعقیب او است، آنچه را که این نمایشنامه مطرح می‌کند صفا و صمیمیت و سادگی بین این مردم و مسئله قدیمی تبعیض نژادی و روابط بین این دو گروه مردم در آمریکا است.

با توجه به مراحل مختلف زندگی اونیل و تاثیر عوامل مختلف در هستن و زیستن او می‌توان به این نتیجه رسید که در دوره‌های مختلف زندگی، به مکاتبی چند تمایل داشته است. آنچه در نمایشنامه‌های اونیل نمایان است تاثیر مکاتبی مثل: رئالیسم، ناتورالیسم، سمبولیسم و اکسپرسیونیسم است.

۱- رئالیسم

رئالیسم (واقع‌گرایی) نخستین مکتبی است که اونیل به آن گرایش داشته است و فضای سری نمایشنامه‌های دریائی او را تشکیل می‌دهند. انگیزه گرایش او را به این مکتب به طور مختصر می‌توان اینگونه بیان کرد:

پس از آنکه اونیل برای اولین بار خانه پدری را در «نیولندن» ترک کرد، در دهکده گرینوویچ

ادامه زندگی باز نمی ایستند.

۲- ناتورالیسم

مکتب دیگر که به تدریج اونیل به آن گرایش یافت ناتورالیسم بود. عامل گرایش به این مکتب را می توان تاثیر آگوست استریندبرگ- درام نویس نامی سوئدی- و هنریک ایبسن- نمایشنامه نویس پرآوازه نروژی- در او دانست. نمایشنامه «سیر روز در شب» که به پیروی از این مکتب نوشته شده، نمایانگر عوامل ناتورالیستی در کارهای اونیل است.

«به طور کلی می توان گفت در مکتب ناتورالیسم رفتار اشخاص تابع اراده آنها نیست بلکه پیروان این مکتب به جبر علمی معتقدند. آنان معتقدند حوادثی که در دنیا رخ می دهد ناشی از بعضی عوامل جبری است که بدون اراده بشری صورت می گیرد. قهرمان ناتورالیسم از خود اراده ای ندارد و به طور کلی فرد یا اجتماع دارای هیچگونه سجایای اخلاقی نیست و اگر هم باشد زائیده اراده او نیست بلکه در اثر قوانین علمی و طبیعی است. در مکتب ناتورالیسم سه مسئله اهمیت دارد و آن: جبر و زور، تجربه و وراثت است.»

آنچه که در «سیر روز در شب» می بینیم مؤید این نکته است. قهرمانان این نمایشنامه همگی درگیرند ولی از خود اراده ای ندارند. پسر خانواده- ادموند- مسلول است و مادرش- مری- نگران، زیرا که پدر خود او نیز مسلول بوده است. این پسر نیز خود را مسئول بیماری مادرش می داند و احساس گناه می کند. زیرا به خاطر او

اقامت گزید. این دهکده مرکز تجمع جوانان نوجوو و روشنفکر بود. جوانان سنت شکن و ماجراجوو و خواستار دگرگونی عمیق در هنر و ادبیات، در چنین محیطی بود که روح سرکش و ناآرام اونیل آرامش یافت. آشنائی با این گروه جوانان و تماس مستقیم و بی واسطه با رویدادها و ناملايمات زندگی، انگیزه نمایان ساختن واقعیات را در او بیدار ساخت.

عوامل دیگر گرایش او مطالعه آثار رئالیستی «جک لندن» طی یکی از مسافرتها در یائیش بود. «هدف حقیقی رئالیسم، تشخیص تاثیر محیط و اجتماع در واقعیتهای زندگی و نیز بیان عوامل آنها و بالاخره تحلیل و شناساندن دقیق تیپ هائی است که در اجتماعی معین به وجود آمده اند. نویسنده رئالیست، لزومی نمی بیند که قهرمان داستان خود را از میان افراد غیرعادی و یا مشخص انتخاب کند بلکه او قهرمانان خود را از میان مردم و از هر محیطی که بخواهد انتخاب می کند و این فرد در عین حال نماینده گروهی از هموعان خویش و بالطبع وابسته به اجتماعی است که در آن زندگی می کند». اونیل قهرمانان خود را از میان توده مردم انتخاب می کند: مردمانی عادی و معمولی. قهرمانان او، هیچ چیز فوق العاده ای نیستند ولی هریک به تنهایی نماینده گروهی از مردم هستند. اونیل در کارهای رئالیستی خود، زندگی ساده یک ملوان را تشریح می کند. قهرمانان او با ناملايمات زندگی جدال می کنند. ولی همیشه ضعف و زبونی در مقابل نیروی طبیعت نمایان است و با این حال آنان هیچگاه از کوشش و جهد برای بهتر ساختن و



صحنه‌ای از اجرای نمایشنامه «مرد بیخی می‌آید»

استفاده می‌شود». اونیل نیز در کارهای خود از سمبل‌ها برای بیان ایده‌ها و حس خود استفاده نموده است. در نمایشنامه «خدای بزرگ براون» ماسک [صورتک] و مونولوگ [تک گوئی] بیش از فلسفه‌ای که نویسنده ارائه می‌دهد مورد توجه است و در واقع این نمایشنامه آزمایشی است که اونیل جهت گام نهادن به شیوه‌ای تازه انجام داده است. تا با این سبک افکار تراژیک عصر خود را بیان دارد. به کار بردن «صورتک» در این نمایشنامه برای نشان دادن واقعیت‌های درونی اشخاص است در این نمایشنامه که به سال ۱۹۲۶ تحت تاثیر فلسفه «فروید» و «کارل

بوده که مادرش معتاد به مرفین شده است. در همه این حالتها نوعی جبر به چشم می‌خورد. چیزی که در اراده آنان نیست و راهی جز قبول آنچه روی داده برای آنها وجود ندارد.

۳- سمبولیسم

«پیام آور این سبک شارل بودلر- شاعر فرانسوی- است. در نظر بودلر دنیا جنگلی است مالا مال از علائم و اشکالات. حقیقت از چشم مردم عادی پنهان است و فقط شاعر با قدرت ادراکی که دارد به وسیله تفسیر و تعبیر این علائم را می‌تواند احساس کند. در این سبک برای بیان مقاصد گوناگون از سمبل (نماد)های مختلف

گوستاو یونگ» روانکاوان معروف به نگارش درآمد اونیل صورتک را به خاطر نشان دادن شخصیت‌های خبیث و دوگانه انسان در اندازه و قیاسی وسیع به کار گرفته است.

۴- اکسپرسیونیسم

«در این مکتب هنرمند می‌کوشد عواطف و احساسات درونی خود را به جایی مرمی انتقال دهد. به عبارت دیگر اکسپرسیونیسم بیان ابزار و حالات درونی و ذهنی هنرمند است.»

«مکتب عجیب» از جمله نمایشنامه‌هایی است که اونیل با پیروی از اکسپرسیونیسم نگاشته و در آن از یک درون‌نمایه روماتیک درباره یک شخصیت استثنائی که زندانی توهمات خویش در درون حوادث زندگی است بحث می‌کند. این نمایشنامه در موقع اجرا مورد استقبال زیاد واقع شد و جایزه پولیتزر را نصیب اونیل ساخت. با پیدایش اکسپرسیونیسم در هنر، هنرمندان معتقد بودند: «تصاویر زائیده از ادراک عینی جای خود را به تصاویر و نقش‌های عاطفی و ذهنی می‌دهد». «آدولف آپیا» و «ادوارد گوردون گریک»- که هر دو از نام‌آورترین طراحان صحنه به شمار می‌آیند- با پیروی از اکسپرسیونیسم در روی صحنه تئاتر، با استفاده از رنگ، نور و صدا فضای تئاتری مورد نظر را به وجود می‌آوردند. در نمایشنامه‌های «امپراطور جونز» و «میمون پشمالو» از شیوه اکسپرسیونیسم استفاده شده است.

یوجین اونیل تحت تاثیر آگوست استریندبرگ

با توجه به کیفیت کار اونیل می‌توان نتیجه گرفت که اگر اونیل در زندگی هنریش سرمشقی داشته است همانا آگوست استریندبرگ درام‌نویس معروف سوئدی بوده است. اونیل در کارهایش شدیداً تحت تاثیر استریندبرگ بوده است. به طوریکه در این مورد گفته‌اند:

«برای شناخت استریندبرگ، نخست باید اونیل و ایسن را شناخت زیرا این دو در کارهای ناتورالیستی خود بسیار تحت تاثیر او بوده‌اند». اونیل به تقلید از استریندبرگ یک سری نمایشنامه‌هایی نوشته است که دقیقاً در روال «شرح حال نویسی» و به عبارت دیگر آثار «اوتوبیوگرافیکال» است. اونیل در روی صحنه حقایقی از زندگی شخصی خود را در قالب افسانه‌ها و با جزئی تغییرات در تعویض حالتها نمایان می‌سازد. تقلید و پیروی از استریندبرگ ناشی از احساس همدردی و سهیم بودن در نگرانی‌های زندگی او است. آنچه را که استریندبرگ در آثار «بیوگرافیکالی» (شرح حال نویسی) خود بیان می‌کند. صرفاً تلخ و طعنه‌آمیز و مملو از کینه و دشمنی نیست بلکه او قادر است همچون یک نویسنده ماهر در بسیاری از قسمت‌ها با اشاره و کنایه آنچه را که او را به محنت و بلا دچار ساخته عفو نماید. ولی کارهای اونیل در این مورد درست شبیه کارهای استریندبرگ نیست:

اونیل به دنیای شخصی و درونی خود بیشتر از ظواهر دشمنانه و مملو از زشتی دنیا و اجتماع علاقمند است و این، آن چیزی است که زندگی مردان مختلف را از یکدیگر مجزا می‌سازد. این



پروفسور شمس‌العلوم علی‌محمد مطالعات فرهنگی
رئیس هیئت مدیره انجمن علمی
جامع علوم انسانی

صفحه‌ای از اجرای نمایشنامه «امیراتور جوزی»

نکته کوچک را اونیل به خوبی از ورای افکار آزار دهنده خود نشان می دهد. اونیل خود به راستی به پیروی از استریندبرگ اذعان دارد و او را استاد مسلم خود می داند. خود او گفته است:

«ما بیش از حد متحمل ابتذال و ظواهر شده ایم. استریندبرگ مسلماً پیش از آنکه بسیاری از ما به دنیا آمده باشیم، تلاش و تقلای ما را شناخته و از آن رنج می برد. او با گسترش شیوه عصر خود و نیز پیام گوئی از شیوه های آینده در محتوا و قالب این امر را نشان داده است».

اونیل به تقلید از استریندبرگ، همواره از سمبل در آثار خود استفاده نموده است او کوشیده است کارا کترهایش همچون کارا کترهای استریندبرگ در دنیای عینی و ذهنی جولان کنند. او زندگی را در کشمکش ها و گرفتاریهای آن یافته است و مانند استریندبرگ پس از جدائی از همسرش شروع به نوشتن نمایشنامه های خانوادگی کرد و در آن بیشتر به مسائل شخصی پرداخت. هنگامیکه در سال ۱۹۲۴ نمایشنامه «رقص مرگ» - یاسونات اشباح - اثر استریندبرگ توسط گروه «پروو بیستاون» در آمریکا به روی صحنه آمد، در برنامه این نمایش مقاله کوتاهی به قلم یوجین اونیل تحت عنوان «استریندبرگ و آثار دراماتیک او» نوشته شده بود که با این کلمات آغاز می شد:

«ما امیدواریم که تئاتر مدرن بتواند نشاط و غرور تازه ای در ما ایجاد سازد تا ما احساسات عالیة بشر را در تماشاخانه به معرض آزمایش درآوریم بهترین نشانه حسن نیت ما این است که

کار خود را با کمال افتخار با نمایشنامه ای به قلم استریندبرگ آغاز کنیم. چون استریندبرگ در تئاتر مدرن بزرگترین رهبر و پیشروترین پیشوای افکار و سبکهای نو است. استریندبرگ بین تجدیدطلبان از همه متجددتر است وی بزرگترین مفسر مبارزه های روحی و معنوی که درام امروز و در حقیقت ماجرای زندگی ما به آن بسته است می باشد». از مقدمه نمایشنامه «پدرو» اثر استریندبرگ ترجمه: دکتر مهدی فروغ.

در مورد احساسات اونیل نسبت به استریندبرگ و قبول پیشوائی بی چون و چرای او در مورد تئاتر مدرن از طرف اونیل، همین کافی است که بگوئیم یکی از علل مخالفت اونیل با برنامه های آموزشی دانشگاه «پروو بیستاون» تنها به این دلیل بود که در اینجا توجه کمتری به استریندبرگ و آثار او به عمل می آمد و به دلیل همین مساله بود که اونیل پس از ورود به «پروو بیستاون» دریافت که آن محیط نمی تواند جائی باشد که وی به خاطر ورود بدان زحمت گذراندن دوره متوسطه را به خود داده است. دو اثر بر اونیل تأثیری عمیق بخشیده اند: ابله اثر داستایوسکی و مهمتر از آن «سونات اشباح» اثر آگوست استریندبرگ. «سونات اشباح» یا «رقص مرگ» داستان ظلم و یرانگر و خشونت باری است که اعضای یک خانواده که با پیوندی از عشق و نفرت به هم پیوسته اند به یکدیگر روا می دارند. و با در نظر داشتن وضع تراژیک زندگی خانوادگی خود اونیل می توان تصور کرد که چنین نمایشی در روح حساس اونیل چه طغیانی به پا کرد.

وی سالها بعد در نطق خود هنگام دریافت



صحنه‌ای از اجرای نمایشنامه «لازاروس خندید»

جایزه نوبل در سال ۱۹۳۶ از دین خود به استریندبرگ - بزرگترین نمایشنامه نویس عصر حاضر - صحبت کرده و افزود: «نوشته های استریندبرگ در آغاز بهتر از هر چیز دیگر تئاتر جدید را به من شناساند و به من الهام بخشید که خود نیز برای چنین تئاتری بنویسم».

شیفتگی به دریا

ریشه شیفتگی اونیل به دریا که در بسیاری از نمایشنامه هایش بیانی عارفانه و صریح یافته است به علاقه شدید وی به آثار «جوزف کنراد» و «جک لندن» مربوط می شود. اما دوران کوتاه دریانوردیش - که اتفاقاً مورد تأیید پدرش نیز بود بیشتر تقلیدی کورکورانه از قهرمانان داستانهای جک لندن و در حقیقت نوعی فرار از مسائلی بود که روحش را عذاب می داد. اونیل در بوئنس آیرس برای گذراندن زندگی به کارهای متعددی دست زد و بالاخره یکبار دیگر عازم سفر دریائی شد. این بار سفر در یک کشتی مخصوص حمل گله های گاو و گوسفند که از بوئنس آیرس به «دوربان» - از آفریقای جنوبی - می رفت مشغول به کار شد. اما هیچگاه به آفریقا پا نگذاشت و به آمریکای جنوبی برگشت و در آنجا زندگی انسان کشتی شکسته ای را شروع کرد. در ساحل دریا پرسه می زد و با جاشوهای آواره و سرگردان طرح دوستی می ریخت و سرگذشت تلخ و دردناک آنها را گوش می داد. زندگی اونیل در این ایام - که بعدها تاثیر عمیقی بر بسیاری از نوشته هایش داشت - هرگز کوشش سطحی هنرمند برای کسب تجربه جهت نگارش

نبود. (هرچند که اولین کتابش - چنانکه پیشتر آمد - شامل نمایشنامه «تشنگی» و تک پرده ای هایش که در سال ۱۹۱۴ انتشار یافت شامل تجربه هائی بود که مستقیماً به زندگی دریا مربوط می شد). نشانه تاثیر عمیق دریا بر افکار و تخیلات اونیل را می توان در این حقیقت جستجو کرد که وقایع ۱۳ نمایشنامه از ۴۰ نمایشنامه چاپ شده اش تماماً و یا قسمتی بر عرشه کشتی اتفاق می افتد و تقریباً در ۶ نمایشنامه دیگر از همین مجموعه، دریا عامل مهمی به شمار می رود.

تاثیر اونیل در تئاتر آمریکا

با ظهور اونیل، تئاتر آمریکا به صحنه بین المللی قدم نهاد. منتقدان بنام چون: آلدیس نیکول، جان گاسنر و آلن داوئر که تاریخ تئاتر را پی ریزی کرده اند در بحث خود در معرفی درام نویسان پیشرو در آمریکا روشی بسیار محتاطانه برگزیده اند. به عقیده گاسنر: «یوجین اونیل اولین نمایشنامه نویس آمریکائی بود که می توان آثارش را با معیارهای بین المللی سنجید». برای اولین بار در تاریخ درام، همه معتقد بودند که واقعه ای مهم در آمریکا در شرف تکوین است. و چنین بود که اونیل - که آینده ای درخشان در پیش داشت - توانست با فراغ بال و دستی باز به خلق و نگارش آثار خویش پردازد.

اونیل هنوز خود را به عنوان پیشتاز رئالیسم تشبیبیت نکرده بود که به اکسپرسیونیسم روی آورد. نمونه اش نمایشنامه «چشمه» است و شاید

عجیب نباشد که او را متهم به گزینش راهی میان‌بُر و کوتاه برای رسیدن به ملودرامهای سالهای گذشته تئاتر آمریکا کردند. در اینجا لازم است یادآور شویم که ریشه کارهای اونیل را باید در ملودرامهای او دانست، حال آنکه مدل آگاهانه‌ای که او برگزید همگی از تئاتر اروپا ناشی می‌شد. از نقطه نظر بیان صحنه‌ای، مدل‌هایی که اونیل برمی‌گزید از اهمیت بیشتری برخوردار هستند تا فلسفه او که متأثر از افکار «نیچه» است.

امروز پس از نگارش چندین مجلد کتاب درباره زندگی اونیل دیگر سخنان «جردان میلر» را در مورد وی در سال ۱۹۶۲ نمی‌توان به سادگی پذیرفت. او معتقد است: «اونیل نویسنده غیرقابل فهمی است که از صحنه ادبی آمریکا، شهرت جهانی یافته است».

در زمان اونیل نورپردازی در صحنه به سرعت تکامل می‌یافت و چشم اندازهای جدیدی توسط افرادی پیشرو چون آپسا و گریک بر تئاتر باز می‌شد. «ماکس راینهارت» که به او «جادوگر بزرگ» لقب داده بودند تحسین همگان را با هنر صحنه آرایی خود برانگیخته بود. «ریچارد واگنر» با نمایش «خواب و رویا»ی خود از سایرین عقب نمانده بود. تئاتر آمریکا این نهضت‌های جدید را یکی پس از دیگری تجربه کرد. رئالیسم و ناتورالیسم هنوز به شناخت کامل نرسیده بودند که ایده‌های ضد رئالیستی از ماوراء بحار به داخل نفوذ کرد. به طوری که تماشاگران غیر حرفه‌ای و بی تجربه آمریکائی خیال کردند که استریندبرگ و ایسن هر دو از معاصران اونیل

هستند و درام نویسان اکسپرسیونیست اروپائی نیز، همدوره‌های آنان. سپس به تدریج ملودرامهای رمانتیک و رئالیسم ظاهری جای خود را به رئالیسم اجتماعی و شاخه‌های اکسپرسیونیستی آن داد و در چنین موقعیتی اونیل طبعاً بیش از آنچه که بود مبتکر به نظر می‌رسید. به رغم این موضوع، اونیل با صراحت و فروتنی به دین خود نسبت به استریندبرگ اعتراف می‌کرد.

تئاتر آمریکا قبل از اونیل و تحولاتی که اونیل در تئاتر آمریکا به وجود آورد

تئاتر در آمریکا برخلاف سایر فعالیتهای هنری و به علل گوناگون تاریخی، خیلی دیرتر از رشته‌های دیگر در مقایسه با فرهنگ و تئاتر کشورهای اروپائی در مسیر ترقی و تعالی افتاد. تا شروع جنگ جهانی اول، تئاتر نمی‌توانست به عنوان یک واقعیت حقیقی و هنری در آمریکا مورد توجه قرار گیرد و تئاتر در این کشور بیشتر نوعی تهنن و سرگرمی به شمار می‌رفت. در این دوره طراح، کارگران و بازیگر کم و درام نویس به مراتب کمتر بود. در سرتاسر سالهای قبل و بعد از جنگ جهانی اول در آمریکا، نوعی تحولات اجتماعی به وجود آمد که با یک نوع شکفتگی فرهنگی و هنری غیر منتظره همراه بود. در این دوره نوابغی چون: گریفیث و چارلی چاپلین به ظهور رسیدند و مجلات از فعالیتهای: جیمز جویس، ازراپاندوتی، اس. الیوت مرثه دادند و گروه هنری «پرووینستان» و «گیلر تئاتر» در زمینه تئاتر شروع به فعالیت نمودند. هنگامیکه اونیل به سال ۱۹۱۳ با نمایشنامه «در راه

کاردیف» هدف خود را مشخص می سازد ، دستیابی به این هدف را بسیار مشکل می یابد. زیرا تا آن موقع در فرهنگ آمریکا، هیچ سابقه با ارزشی مربوط به شکل دراماتیک وجود ندارد و از این روی اونیل مجبور است تجاربی را که از تئاتر و درام اروپائی دارد در جامعه و تئاتر آمریکا به کار بندد در حالیکه از نظر محتوا عمیقاً به سنت های آمریکائی وفادار است.

می توان گفت که اونیل نخستین آمریکائی است که توانسته است تئاتر را از قید محدودیت گفتار مودبانه دوره و یکتوریا آزاد سازد. اونیل به طور دائم شیوه های نوینی را برای تکامل و افزایش تاثیر صحنه ها به کار می بست و در آثار خود نور، موزیک، افکت و صداهای خارج از صحنه را مورد آزمایش قرار می داد و کارگردانان و طراحان تئاتر را به خاطر به کار بستن هر چه بیشتر ذوق و استعدادشان الهام می بخشید و تشویق می کرد. او به جای دکورهای مجلل و تزئینات سنگین و پرزرق و برق خوابگاه ملوانان و عرشه کشتی های تجاری را به کار می گرفت و به جای طرحهای پیچیده و حوادث پرهیجان و صحنه های بزن بکوب پهلوانی، مرگ عادی و ساده یک ملوان را به روی نیمکت خوابگاه کشتی نشان می داد. به طور کلی وجود اونیل در تئاتر آمریکا، تئاتر این کشور را به ۲ بخش متمایز تقسیم می کند که نخستین دوره را «عصر رمانتیک» و دوره دوم را که با ظهور اونیل آغاز می شود «عصر رئالیسم» لقب داده اند. ظهور اونیل در تئاتر آمریکا، حقیقت و واقعیت را که تا آن روز در تئاتر این کشور ناشناخته مانده بود به ارمغان

می آورد.

داستان نمایشنامه «الکترا سوگوار می شود» که اقتباسی است از آثار یونان باستان قبلاً به وسیله هومر، اورپید و اشیل «وورسیدار» به رشته تحریر کشیده شده است و اونیل با نوشتن آن می خواهد تئاتر آمریکا را با تئاتر اروپا پیوند دهد. ما در این نمایشنامه در مقابل خانواده بزرگ آمریکائی قرار می گیریم به گونه ای که روابط پرسوناژها عشق و محبت را با خشونت و نفرت توأم می سازد و بالاخره مبارزه در پشت یک بازی وحشتناک روانی ادامه می یابد.

اونیل شیوه ساده نویسی را تا آخرین نمایشنامه خود حفظ کرده است به طوری که در این مورد به یکی از دوستانش می گوید:

نوشتن نمایشنامه الکترا سوگوار می شود به زبان ادبی سنگین احتیاج داشت. می دانی که من فاقد آن هستم و به شهادت تمام نوشته های امروزی برای آدمهای بی ثبات و ناسازگار عصر ما، تکلم زبان ادبی سنگین غیر مقدور است و بهترین کاری که می شود کرد این است که از درک عواطف و احساس قهرمانها به جای حرکات و اشارات و زمزمه های دراماتیک متاثر گردید).

تفسیری کلی از آثار اونیل

پیوستن اونیل در سال ۱۹۱۶ به گروه تئاتری «پروویستاون» و اجرای نمایشنامه «در راه کاردیف» فصل جدیدی در زندگی هنری اونیل گشود. او اکنون ترکیب جالبی از نویسنده و هنرپیشه را مشاهده می کرد. البته اگر به این

گروه هم نپیوسته بود باز به نوشتن ادامه می داد ولی کار او با این گروه وی را در فضائی دوستانه و پر استقلال قرار داد چندانکه می توانست به تجربیات خود در زمینه تئاتر دست بزند و این چیزی است که شاید تئاتر غربی هرگز قادر به انجام آن نمی بود. شاید بتوان سهم اونیل را در این گروه از سهمی که آنان در کار اونیل داشتند بیشتر دانست. به هر حال نتیجه همکاری آنها با اونیل را می توان نقطه عطفی در تئاتر آمریکا محسوب کرد. نمایشنامه های تک پرده ای اونیل که در سال ۱۹۱۴ به چاپ رسیدند مثل: تشنگی، تار عنکبوت، مه، اعلام خطر و شهامت همه مضامین فکری آن زمان اونیل یعنی عقاید فرمولی او را در برداشتند و در این آثار اونیل هنوز راه اصلی خویش را نیافته است. موقعیت صحنه نمایشنامه «تشنگی» قایق دریای جنوب است و لحظه بسیار هیجان انگیز آن زمانی است که «رقاصه» از فرط خستگی و سختی دیوانه می شود. «اعلام خطر» از بهترین نمایشنامه های این گروه است که در آن از کشمکش درونی یک تلفنچی بین وجدان کاری خویش و وظیفه اش به عنوان سرپرست یک خانواده گفتگو می کند.

«در راه کاردیف» اولین اثر اونیل است که به اجرا در می آید. در این اثر اونیل به خلق ۲ کاراکتر دست می زند: اولی «یانگ» دریانوردی آمریکائی است که در اثر جراحاتی که در یک سقوط به او وارد شده در شرف مرگ است. و دیگری «دریسکول» که یک ایرلندی و دوست نزدیک او است. شرح بیشتر درباره این

نمایشنامه در سطور آتی خواهد آمد. پس از خلق این ۲ قهرمان، اونیل دوباره آنها را در نمایشنامه بعدیش که در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ اجرا شدند به کار می برد مثل: «سفر دور و دراز به وطن» که تراژدی ملاحی بنام «اولسون» است.

در نمایش «ماه دریای کارائیب» نیز شاهد تصویر روشنی از چهره خشن و سخت زندگی در یکی از بنادر «وست ایندیز» در یک کشتی انگلیسی هستیم. که تصویری است از سرمستی و عیاشی لجام گسیخته دریانوردان. «اسمیتی» که ملاحی انگلیسی و قهرمان نمایش است از دیدن صحنه هائی مشمئز شده و می کوشد خاطراتی را که موسیقی دور دست در او زنده کرده فراموش کند.

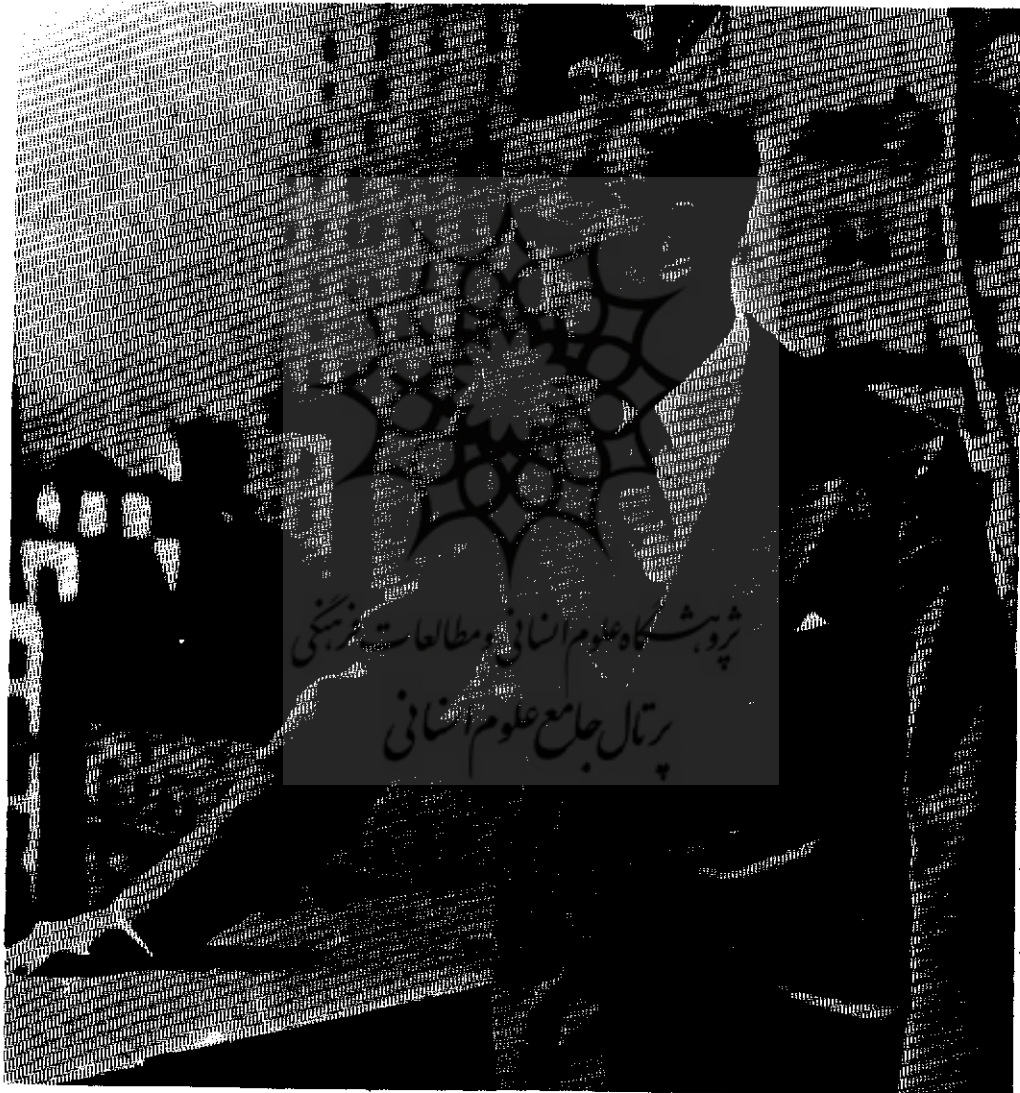
از میان نمایشنامه های او: ماه دریای کارائیب، سفر دور و دراز به وطن، در منطقه جنگی و در راه کاردیف را می توان بهترین آثار اونیل خواند. این ۴ نمایشنامه همگی یکی پس از دیگری در تئاتر «پرووینستاون» اجرا شدند. و به وضوح پیدا بود که اونیل در شخصیت پردازی این نمایشنامه ها به تدریج راه کمال را پیموده است. کاراکترهائی چون: دریسکول، اسمیتی و اولسون را با پرداخت دقیق اونیل هرگز نمی توان فراموش کرد. «قبل از صبحانه» که تاثیر استریندبرگ در آن به خوبی مشهود است به خودکشی انسانی می پردازد که از شکایتهای زنش به تنگ آمده. نمایشنامه «طناب» هم به تاثیری مشابه می پردازد ولی به خاطر طنز نمایشی خود از بهبودگی ها و پستی های بشری می توان اثر

بالنسبه موفقش نامید.

هنرمندی متکبر بودند به خود جلب کند. عشق ۲ برادر به یک دختر داستانی است کهنه. اما منظور اونیل از نمایشنامه «ماوراء افق» پرداختن به سوژه‌ای چنین ساده نبود. در این نمایشنامه اونیل حرفی تازه دارد: به عقیده او بزرگترین موهبتی که انسان دارد تصورات خیال گونه‌ او است که انگیزه‌ای به زندگی انسان می‌بخشد. در این اثر

اکنون دیگر زمان آن فرا رسیده بود که اونیل نوشتن تک پرده‌ای را کنار گذاشته به خلق آثار حرفه‌ای بپردازد. روز دوم فوریه ۱۹۲۰ در تئاتر «موروسکو» را می‌توان نقطه عطفی در کار تئاتری اونیل دانست زیرا با نمایش «ماوراء افق» توانست توجه کسانی را که در تئاتر در جستجوی

بوجین اونیل در ۱۹۴۶



اونیل به یکی از معیارهای تراژدی یونان نزدیک می‌شود که آن هم عبارت است از تزکیه احساسات و عواطف از طریق برانگیختن آنها در تماشاگر؛ با نمایش دردورنجی که قهرمان نمایشنامه را فرا چنگ خود آورده است. [یا به تعبیر ارسطویی آن: کاتارسیس]

اونیل با انتخاب چنین راهی از طریق خلق قهرمانی با خصوصیات روحی نزدیک به انسانهای واقعی، به یکی دیگر از ویژگیهای تراژدی یونان نزدیک می‌شود. اونیل با نوشتن «ماوراء افق» که از سه پرده تشکیل شده توانست تغییری کوچک در روش سنتی نمایش بدهد. اما به طور کلی فرم نمایش به نظر او تابعی از فکر اصلی و انگیزه عمل قهرمانان بود. به علت سوء تعبیر کارگردان، صحنه آخر این نمایش در هنگام اجرا قطع شده و در اولین صحنه پرده آخر نیز، جرح و تعدیلی مختصر صورت گرفته که مفهوم نمایش را تا حد زیادی مبهم کرده است در سال ۱۹۲۶ دریافتند که تا چه حد صحنه آخر نمایش می‌تواند نقش به سزایی در رساندن مفهوم کلی آن داشته باشد. به رغم کلیه این دشواریها، «ماوراء افق» توانست جایزه پولیتزر را به خود اختصاص دهد و پس از پایان اجرای اولش در شیکاگو به صورت نمایش محبوب تئاترهای کوچک درآمد. این نمایشنامه با اینکه در ابتدای کارهای جدی اونیل قرار دارد، اما برای همیشه یکی از بهترین آثار اونیل شمرده می‌شود. «ماورای افق» بیانگر عشق اونیل به ماجراجویی است که نتیجه این کشمکش سفرهائی به آفریقا و آمریکای جنوبی بود.

وقتی که «رابرت مایو» یکی از قهرمانان این اثر می‌گوید:

«تصور کن که این صدای زیبای سرزمینهای ناشناخته است که مرا به سوی خود می‌خواند»، گوئی روح خود اونیل است که در «مایو» تجلی کرده.

«کریس کریستوفرسن» اثر بعدی او است که در سال ۱۹۲۰ به اجرا درآمد ولی به موفقیت نرسید، اونیل بعداً آن را به نام «آنا کریستی» دوباره نوشت. او در این زمان نمایشنامه گاه-یابوری را تمام کرده بود: این اثر نشانه‌ای از تجربیات اونیل در آسایشگاه مسلولین و نیز کار در روزنامه است. او در این نمایشنامه به تصویر خودخواهی پدر ظالم و مستبد «آیلین کارمودی» و بی‌شهامتی عاشق او به نام «استفان مورای» می‌پردازد. آیلین که به سل مبتلا شده به آسایشگاه مسلولین فرستاده می‌شود و کار اونیل در اینجا شرح شروع تدریجی عشق او به «استفان» و عدم پاسخ استفان به عشق او است.

کسانیکه اجرای کوتاه مدت این نمایشنامه را در دهکده «گرینویچ» دیده‌اند هرگز صحنه‌ای را که در آن آیلین به عشق خود به استفان اعتراف کرده ولی در می‌یابد که او چیزی جز دوستی ساده به او نخواهد داد فراموش نخواهند کرد. قوی‌تر از این صحنه‌ای است که ۴ ماه بعد در آسایشگاه اتفاق می‌افتد: آیلین با اطلاع از آنکه او را به قسمت بیماران علاج‌ناپذیر می‌برند اهمیتی به وضع خود نمی‌دهد. در یک طرف صحنه، تخت او قرار دارد و دری کوچک آن را از سالن اصلی جدا می‌کند. پرستار از استفان که

برای دیدن آیلین آمده مضرانه می خواهد که برای تسلی او و به منظور اینکه روزهای پایان زندگیش را از شادی پر کند به او دروغ بگوید و به دوست داشتنش تظاهر کند. در اینجا اونیل موقعیتی بسیار عالی و ویژه را در اختیار کارگردانان این نمایش یعنی: «اتو کوگر» و «گیل مور» قرار می دهد که آنها نیز این فرصت را مغتنم شمرده اند و به شیوه ای دیگر مورد استفاده قرار می دهند. به تدریج که استفان به دروغ گفتن می پردازد نوری از امید و بارقه ای از عشق در چشمان آیلین درخشیدن می گیرد. ولی درست در همین زمان آگاهی او به واقعیت تلخ بیماریش از اوج شادی به پائینش می کشد. استفان به دروغهای خود ادامه داده می گوید که قصد دارد او را با خود ببرد. و سپس هنگامیکه ترکش می کند و در سلول کوچکش را به روی او می بندد و از پرستار می خواهد که به القائات امیدبخش خود به آیلین ادامه دهد، واقعیت تراژدی را که ظاهری آرام بخش به خود گرفته و انتظار لحظه پایان را می کشد تصویر می کند.

در «امپراطور جونز» که در سال ۱۹۲۰ توسط گروه «پروو ینستاون» به اجرا درآمد اونیل به پیشرفت بیشتری در هنر خود می رسد. او در این اثر هیچ کوششی برای ترتیب نمایش به صورت پرده نکرده و توجه اصلیش میزول به پروراندن معنی و تم اصلی در ۸ صحنه بود. ضمناً به سنت قدیم تئاتر یعنی نپذیرفتن «مونولوگ» (تک گوئی) توجهی نکرده و نمایشی که قسمت عمده اش برگرفته های یک کاراکتر - به تنهایی است - خلق کرده است. قهرمان اصلی آن فردی

عادی نیست: سیاهپوستی است که به خاطر ارتکاب قتل مجبور به ترک آمریکا شده، به یکی از جزایر دور دست مسافرت کرده و با «امپراطور جونز» که با نیروی اراده و زیرکی خاص توانسته بر ساکنان بومی آن جزیره حکومت کند، آشنا شده است.

«امپراطور جونز»، نمایشی است از ترس انسانی، عامل ترس نقشی به سزا در ترکیب صحنه ها به صورت تصویری از روح آدمی که علیه اعمال بر خود سر برافراشته دارد. روحی در جدال با گذشته زشت خود، سرنوشت پدران و جهل قرون گذشته.

«آرتور کوئین» نویسنده کتاب «تئاتر در آمریکا» نمایشنامه «لازاروس خنديد» را شاعرانه ترین و خیالی ترین اثر اونیل می انگارد. این نمایش که اوج سمبولیک آثاز دیگر وی چون «خدای بزرگ براون» است کوششی موفق و شجاعانه است «لازاروس» در اینجا نمادی از عشق و شادی است که بر مرگ غلبه می کند و رسالتش که در حساسترین قسمت نمایشنامه بیان می شود عبارت از این است که مرگ وجود ندارد. «خنده» که یکی از ویژگیهای مشخصه انسانی و ممیز او از حیوان است عبور از دروازه مرگ به سرزمین نیکان را بر «لازاروس» امکان پذیر ساخته و سپس در بیانی عارفانه، لازاروس با نیروی عشق بر سختیها غلبه می کند. او که به چشمان حضرت مسیح (ع) خیره شده است و از لبخند وی به اسراری ارزشی پی برده روح مسیح (ع) را با خود به دنیائی می برد که آماده پذیرش آن نیست و بالاخره در موثرترین



صحنه‌ای از اجرای نمایشنامه «مارکو میلیونر»

«ماوراء افق» شروع می‌شود.

فلسفه اونیل

اونیل در آثار خود ضمن یک سلسله فریادهای تکان‌دهنده آنچه را که از تلاش مایوسانه بشر برضد محیط تنهایی، برضد سرخوردگی و بالاخره برضد نادانی به یاد داشته بیان نموده و برای نمایاندن تلاشی که انسان به خاطر شناخت هدف و آرزوهای خویش می‌کند از میان طبقات مختلف اجتماع کارآکترهائی خلق کرده و بدین وسیله رنج و عذابی را که خویشان حس می‌کرده از زبان قهرمانان مخلوق خود بیان مینماید فلسفه شگفت‌انگیز و یأس‌آمیز اونیل از غفلت در شناخت ظاهر فریبنده و یا از

قسمت‌نمایش، «لازاروس» درمی‌یابد که چگونه آدمی ممکن است با خودخواهی‌ها و ترس خود از اوج نیکی به ژرفای پستی سقوط کند.

شخصیت اونیل به عنوان درام‌نویس مدرن با اینکه سالها از نگارش و اجراهای اولیه آثارش می‌گذرد هنوز هم به علت جهان‌بینی خاص او و نگارش کنجکاوانه‌اش به اعماق روح آدمی مورد بحث محافل هنری و تئاتری دنیا است. موادی را که برای نمایشنامه‌هایش در نظر می‌گیرد از پست‌ترین محله‌های نیویورک گرفته تا تاریخ گذشته ملل دیگر همه و همه دارای طبیعتی نزدیک و رمانتیک هستند ولی نحوه استفاده و کاربرد وی از این مواد اصولاً گرایشی واقع‌گرایانه (رئالیستی) دارد که از نمایشنامه

شکست تراژیک او در مقابله با واقعیت ناگزیر ناشی می‌شود. با وجود اینکه تمام نمایشنامه‌های اونیل دارای صحنه‌ها و کارآکرهای آمریکائی هستند در همین حال از جنبه جهانی درامهای بزرگ نیز برخوردارند. حتی مواقعی که او کاسب و تاجر را مورد حمله قرار می‌دهد همچنانکه آنها را با هجوی سنگین در ۲ نمایشنامه «مارکو میلان» — یا مارکو میلیونر — و «خدای بزرگ براون» مورد حمله قرار داده است.

مهمترین حملاتی که بر آثار اونیل شده است توسط منتقدین ادبی بوده است که به وزن شکسته وارنر او و به پیرویش از «روانکاو» فروید ایراد گرفته‌اند. «اونیل در آثارش قهرمانانی خلق کرده است که به هیچ‌جا نمی‌رسند و می‌کوشند عریانی خود را با توهم و با رویای امتیاز تحصیلات دانشگاهی و یا با زندگی شادمانه خانوادگی و فرار به سوی دریای جنوب بپوشانند و از این روی است که به او «پیامبر شکست» لقب داده‌اند» در اغلب آثار اونیل و به خصوص در نمایشنامه‌های نخستین وی که به نمایشنامه‌های «دریائی» معروفند برخورد با کوههای یخ شناور، بی‌سیم، عرشه کشتی‌های تجاری، حمله امواج سهمگین و بیدادگری طوفان و نیز آرامش و بی‌دغدگی از پی آفتاب آینده و روشنائی ستارگان، در همه اینها یک امر جبری وجود دارد: امری خارج از حیطه ایمان، خارج از وساوس، هرگونه ملجاء و امید، خود سپردگی و تسلیم به فعل و عمل و پیشامدها و تصادفات.

نگاهی به چند نمایشنامه اونیل:

* سیر روز در شب

این اثر، نمایشنامه‌ای تراژیک به مفهوم معاصر و امروزی آن است. «خانواده» از نهادهایی است که در عصر حاضر، مدام در معرض تهاجم و تلاطم بوده است: رویدادهای اجتماعی و اخلاقی این قرن، کاری‌ترین ضربه‌ها را به این عامل جاودانه و همیشه پیدائی و پویائی و پایائی انسان وارد کرده است. اونیل در این اثر، یکبار دیگر با بافت و پرداختی دقیق و موجز و پر از ظرایف و اشارات تئاتری، تراژدی خانواده‌ای رو به انقراض، فروپاشیده و در هم شکسته را رقم زده است.

خانواده «تایرون»ها مانند تراژدیهای کلاسیک یونان، دستخوش سرنوشتی محتوم و ناگزیر نیستند. اگرچه اونیل به مسئله «توراث» هم نیم‌نگاهی دارد، اما این انسان است که خود سرنوشت‌ساز هستی، تاریخ و آینده‌اش است.

«تایرون»ها به سبب تطور و دگرگونی مفاهیمی همچون عواطف و علائق بشر در زمانه حاضر، گرفتار و اسیر در پنجه‌های گمگشتگی و زوال و ضعف و فترت حس و عاطفه‌اند. «سیر روز در شب» شرح ملال و درد خانواده‌ای بی‌خویش و خودباخته و متلاشی شده است. خانواده‌ای که هر یک از اجزاء و عناصرش، به گونه‌ای در درازنای غمگانه حرمان و تعب غوطه می‌خورد.

این اثر، غمنامه مصائب خانواده در عصر مسائلی چون: رنگ باختن ارزشهای اجتماعی و اعتباری، پناه آوردن و اعتیاد به مخدر به مفهوم تشفی‌دروغین و ویرانگر نسل بشر و سرانجام

انزوا و عزلت است.

«جیمز تایرون» - پدر خانواده - یک بازیگر قدیمی تئاتر است. زنش - مری - به سبب حرمان دردمندانه ای که به گاه تولد پسر کوچکترش - «ادموند» - بر او هائل و حادث گشته به توصیه یک پزشک و برای کاستن درد از مخدر بهره گرفته و این، چنان در تار و پود هستن و زیستن «مری تایرون» ریشه دوانده که او معتاد شده و برای ترک این ماده مهلک مدتی را در آسایشگاه به سرآورده است.

آغازگر نمایشنامه بازگشت مری از آسایشگاه و طبعاً قوام دوباره خانواده تایرونها است. اما این شکل ظاهری اثر است. «جیمز تایرون» - پسر بزرگ خانواده - در هزار توی شرب خمر، جوانی را باخته و حالیا به سوادی بر گرفتن سکه ای از پدر - که خست و لثامتش بر خانواده اثری عمیق داشته - در گوشه ای دنج، با خوشی های صوری و عفن روزگار می گذرانند. «ادموند» - رنجور و بیمار گونه - به مرض موروثی خانواده «سل» دچار شده و مادر نیز، به رغم درمان از چنگال مهیب و براندازنده اعتیاد رهائی نیافته است. «سیر روز در شب» منظومه ای است از شکست و حزن و حرمان. سراخر «مری تایرون» که دیگر، شوی و فرزندش از ابتلای دوباره او آگاه گشته اند، سوذائی و سرسپرده جنون می شود و در برهوت دیوانگی، یله ورها می گردد. این نمایشنامه ۲ جنبه دارد: یکی اینکه تصویری است از زندگی یوجین اونیل، زندگی چهار انسان شکست خورده گرفتار و مضمحل و نومید. دو دیگر اینکه در این اثر ابعاد شگفت انگیز قدرت

صلابت و سیادت قلم اونیل در انعکاس چهره تلخ و غمبار زندگی بیش از هر اثر دیگرش جلوه می کند.

* ۳ اثر دریائی از اونیل: در منطقه جنگی، در راه کاردیف و سفر دور و دراز به وطن این ۳ نمایشنامه تک پرده ای که در ترجمه فارسی هر سه در یک مجلد با عنوان «سفر دور و دراز به وطن» آمده اند، شرح حدوث و وقوع رویدادهائی از زندگی «جاشو» ها، ملوانها و سلوک در دریا و برآب تاب خوردنها و تموج و ترنم «دریائی» ها است. این ۳ نمایشنامه آثاری هشدار دهنده، تلخ و هول آورند. روایت و محاکات دریا و دریادلان اند. این ۳ اثر، پرسوناژهای یکسان و هم نام دارند. مکان وقوع در هر سه تک پرده ای کشتی «گلن سیرن» است و کشاکشهای که بین جاشوهای این کشتی انگلیسی روی می دهد.

«در منطقه جنگی»

این، نمایشنامه ای غم انگیز درباره زندگی و روابط ساده و بی شبهه و شائبه جاشویی است بنام «اسمیتی». ملوانان «گلن سیرن» که در تب و تاب حمله نابهنگام زیر دریائی ها در ببحوحه جنگ جهانی به سر می برند به «اسمیتی» سوءظن پیدا کرده و بدگمان شده اند و در این نکته اندیشناکند که مبادا او جاسوس آلمانها باشد. چرا که در زیر تختش یک قوطی پنهان کرده و این بر رفتار مرموز اسمیتی افزوده است:

«در اسکول - اسم خودش را هم «اسمیت» گذاشته. من تمام حقوق ماه آینده ام را شرط می بندم که اسم اصلیش «اشمیخته».

ملوانان دست از ایذاء و آزار اسمیتی بر نمی دارند و در فرجام و انجام تردید و تشکیک‌ها تصمیم می‌گیرند که در قوطی را بگشانید. و این در حالی است که دوستانش او را «جاسوس» و خائن می‌نامند و سبب حضورش در «گلن سیرن» را «عملیات کثیف جاسوسی» می‌انگارند:

«اسمیتی - دریسکول در صندوق را باز نکن. اگر بازش کردی به خدا قسم که اگر سرم بالای دار هم برود می‌کشمت».

در قوطی را می‌گشانید چیزی جز یک نامه در آن نمی‌یابند. نامه‌ای که مضمون و محتوایش سیری است بر خاطرات و یادبودهای ایام گذشته یک ملوان تنها، عزلت‌گزین و در انزوا نشسته: گلیه‌ای صادقانه و از سر مهر و علقه از دوستی بنام «سیری».

ملوان دیگری نامه‌رامی خواند:

«اسمیتی که با چشمان بسته و هیچ‌ان تمام سر پا ایستاده و گوئی در طی قرائت نامه شکنجه و عذابی را متحمل می‌شده است صدائی گریه مانند از گلو بیرون می‌دهد و صورتش را به طرف دیوار بر می‌گرداند: - همه‌اش یک مشت چاخانه‌های عاشقانه و اینکه کار آوازه‌خوانها به کجا کشیده و حرفهائی است که معلم هندیش راجع به آوازش گفته. وقتی قرائت نامه به پایان می‌رسد سکوتی عمیق که تنها با ناله‌های خفه اسمیتی «شکسته می‌شود سراسر خوابگاه را می‌گیرد».

این تعب نامه زندگی «جاشو»ها است با تمامت خالی خیال و تهی بودنش.

«دراه کاردیف»

این نمایشنامه نیز در همان کشتی انگلیسی «گلن سیرن» می‌گذرد و ۱۱ پرسوناژ دارد. یکی از ملوانان به نام «یانگ» بیمار است و کشتی در گرگ و میش بر آب در نوسان و تلاطم است. همه در اندیشه رسیدن به سواحل «کاردیف» هستند:

«اگر این مه بخواهد همین جور بماند تا یک هفته دیگر، شاید هم بیشتر به کاردیف نمی‌رسیم».

ملوانان، هریک می‌کوشند تا تنگنای سرگشتگی، بیهودگی و اسارت در سر پنجه مقتدرانه امواج کف آلود دریا را با نقل قصه‌ای و غصه‌ای بکاهند. «دریسکول»، این رفیق پنج ساله «یانگ» که از ناخوشی او سخت دل‌تنگ و آزرده است از روزگار دوستی با یانگ سخن می‌گوید. همو که اینک با مرگ‌امرگی در مصاف و ستیز است و علت ناخوشی فعلیش هم بر اثر ضربه‌ای است که به دلیل غرق کشتی خورده است:

«دریسکول - درست مثل یک چنین شبی بود که کشتی «دوور» غرق شد. یک چنین موقعی بود و ما همه توی خوابگاه دور هم نشسته بودیم. یانگ هم، جفت من بود که ناغافل صدای شکستن چیزی شنیده شد و آن وقت کشتی آنقدر یک وری شد که همه‌مان روی هم کپه شدیم. دیگر بعدش چه شد درست یادم نیست. فقط اینکه با یک جا‌ن‌کنندگی قبل از غرق شدن، قایقها را از جایشان در آوردیم. من و یانگ توی یک قایق بودیم و هفت روز تمام بدون یک قطره آب یا یک لقمه نان پارو زدیم. همین

در دریا و خزش و خیزشهای آن سپری کرده،
 نومیخانه و دل برکنده از زندگی می گوید:
 «زندگی یک جاشو ارزش گریه ندارد».
 و در این گرما گرم ناخوشی و تب و تاب، با
 حزن و ملال سفر به «کاردیف» را نفی ونهی
 می کند:
 «ما نبایست اصلاً به این سفر آمده

جا بود که یانگ نگذاشت من خودم را که از
 تشنگی کلافه شده بودم توی دریا بیندازم تا اینکه
 بالاخره یک روز موقعی که یانگ حالش سرجا
 بود و قایق را می راند ما را نجات دادند».
 کاپیتان کشتی برای درمان بیماری یانگ به
 کتابهای موجود در کشتی مراجعه می کند اما
 بیسوده است. در این بین «یانگ» که عمری را

یوجین اونیل در سال ۱۹۲۴



باشیم... تا یک هفته دیگر هم به کاردیف نمی‌رسیم من زیر آب دریا دفن می‌شوم. به نظر من کاردیف هم مثل جاهای دیگر است، چیزی که هست اینکه همیشه دلم می‌خواست در خشکی دفن بشوم».

یانگ که در حالت احتضار به سر می‌برد آخرین وصایایش را هم می‌کند: ساعت و حقوقش را بین دریسکول و جاشوهای دیگر تقسیم می‌کند و پس از مروری بر خاطرات و خطرات ایام گذشته روی در نقاب خاک می‌کشد، بدون آنکه هرگز «کاردیف» را دیده باشد.

سفر دور و دراز به وطن

این، اثر دیگری از «تریلوژی تراژیک» زندگی جاشوهای کشتی «گلن سیرن» است. این نمایشنامه ۲ صحنه دارد که صحنه آغازینش در خوابگاه ملوانان و صحنه بعدیش در «باریکی از کافه‌های محقر سواحل لندن» می‌گذرد. در صحنه اول ما شاهد معارفه با «نیک» - دلال کشتی - هستیم. کسی که بیکاران را با زور و نیرنگ به دام می‌اندازد و در کشتی‌ها به کار می‌گمارد. در این صحنه، نیک با صاحب کافه درباره حقوق و مواجب و «جیب‌های پر پول ملوانان گلن سیرن» سخن می‌گوید و اینکه از آنها «قول مردانه» گرفته که به بار بیایند. نیک در صداست تا با تمهید و ترفند طعمه‌اش را از بین جاشوهای «گلن سیرن» انتخاب کند و به کشتی «آمیندرا» ببرد.

در صحنه دوم ما شاهد باده‌گساریها و گفتگوهای مستانه جاشوها هستیم. نیک و جو - صاحب کافه - «اولسون» سوئدی را از میان

جاشوهای گلن سیرن برای کار در کشتی «آمیندرا» انتخاب می‌کنند همو که با سادگی و صداقت از برادر و مادرش که «بیشتر از ۱۰ سال است که آنها را ندیده» سخن می‌گوید. نیک - این دلال روبه‌صفت و مکار - با کید و نیرنگ «اولسون» را در حالیکه از فرط زیاده‌روی در می‌گساری بیهوش شده از کافه بیرون می‌برد و به «دریسکول» - دوستش - که در پی او می‌آید می‌گوید که وی از آنجا بیرون رفته است. و اینگونه است که با گوشه و زاویه‌ای دیگر از زندگی مصیبت‌بار و غم‌زده ملوانان آشنا می‌شویم. این سه اثر، در شمار زیباترین و پرکشش‌ترین «دریائی»های یوجین اونیل هستند.

روغن نهنگ

این، یکی دیگر از نمایشنامه‌های دریائی اونیل است، با همان شور و بی‌تابی‌ها و کشاکشهای زیبا. وقایع این تک‌پرده‌ای در کشتی بخاری شکار نهنگ روی می‌دهد این کشتی مدت یک سال است که در میان انبوه توده‌های یخ محاصره شده است. کینی - کاپیتان کشتی - که مردی است سرسخت و لجوج، همسرش «آنی» را به همراه خود برای شکار نهنگ آورده است. وضع کشتی بحرانی است: از یک سو قرارداد دو ساله با جاشوها بسته است و در همین حال مواد و اندوخته کشتی روی به اتمام است و جاشوها اخطار کرده‌اند که در صورت باز نگشتن به «وطن» شورش خواهند کرد و از سوی دیگر، آنی - همسر کاپیتان کینی - که از این همه تنهایی و عزلت و عسرت به تنگ آمده در مرز جنون قرار گرفته است.

در گفتگویی بین بن-پادو- و پیشخدمت، آگاهیهای افزونتری دربارهٔ وضع و موقع کشتی می یابیم:

«پیشخدمت- یخ! یخ! یخ! نزدیک یکسال است که چشمهایمان جز یخ به هیچ چیز نیفتاده آن وقت او خیال برگشتن به وطنمان را ندارد، وطن، مشکل است دوباره من رنگ خشکی را ببینم. او فقط زل زده به طرف شمال، دیگر چشمش هیچ جا را نمی بیند. اصلاً خوش ندارد به آب صاف نگاه کند، همهٔ فکر و ذکرش شده روغن نهنگ». کاپیتان کینی با همکاری دستیارش- اسلوکام- شورش ملوانان را سرکوب می کند. اما زنش- آنسی- جداً در معرض جنون قرار گرفته و کاپیتان حاضر نیست که «فقط با چهارصد بشکه روغن از سفر دریا برگردد». وی به زنش می گوید:

«می خواهی آنهای دیگر به من پوزخند بزنند مردم بندر مرا «هو» کنند و بگویند «دیوید کینی» که ادعا می کند بهترین ناخدای کشتی شکار نهنگ است فقط با ۴۰۰ بشکه روغن برگشته... من با هر بدبختی و زحمتی که شده انبار کشتی را پر از روغن می کنم و تا این کار را نکنم بر نمی گردم».

آنی که از آن همه «وحشیگری و داد و بیداد» به تنگ آمده، در گفتگویی مهرآمیز و سرشار از گلایه، سرانجام «کینی» را در بازگشت به خانه مجاب می کند. اما درست در لحظه ای که کاپیتان خواهش زنش را می پذیرد «اسلوکام» خبر می دهد:

«قربان، کوه یخ سر راهمان شکست

برداشته، از وسط یخ ها یک راه به طرف شمال باز شده. پشت یخ ها هم تا چشم کار می کند آب صاف موج می زند». «کینی» دوباره به همان موضع سرسختانه و خلل ناپذیر گذشته باز می گردد و انگار که حرف «آنی» در او تاثیری نداشته، دوباره هوای شکار نهنگ می کند:

«آنی شنیدی؟ انبار کشتی را پر روغن می کنیم» اما دیگر دیر شده و آنی به وادی جنون گام نهاده است.

نگرشی بر نمایشنامه «آنا کریستی»

الف تاریخچه:

در هشتم مارس ۱۹۲۰ در آتلانتیک سیتی نمایشی تحت عنوان «کریس کریستوفرسن» به اجرا درآمد که دومین نمایشنامه طولانی اونیل به حساب می آید. آنا کریستی قبل از اینکه به این نام درآید، دو عنوان دیگر داشته است: یکی «کریس کریستوفرسن» که بعداً به صورت کتاب درآمد و دیگری که به عنوان «شیطان پیر» منتشر گردیده است. بالاخره این نمایش با پایانی تازه و تا حدودی امیدوار کننده به نام «آنا کریستی» به چاپ رسید. در چاپ مجدد بسیاری از عوامل کتاب تغییر کرد. عواملی که در چاپ بعدی تغییر شکل یافت تاریکی متن ها، تعمق در مضامین فلسفی و نیز کاوش در نوع به کار بردن تاکیدها بود. اونیل به رغم همهٔ خطاها و دزدسرهائی که در چاپ این نمایشنامه به وجود آمد آن را دوست می داشت ولی با این حال به نظر می رسد به علت این تغییرات اونیل هرگز اشتیاقی به تمام کردن آن نداشته است. نمایشنامه «آنا کریستی» برای اولین بار در تئاتر

«برادوی» به نمایش گذاشته شد و مورد استقبال فراوان قرار گرفت. از میان تمام علل، سه مسئله وجود دارد که چرا اونیل هرگز با این نمایش از در سازه در نیامد:

اولین علت را می‌توان خاطره تلخ از نمایش ذکر کرد و اینکه نمایشنامه «کریس» چندین بار تغییر نام داد. عامل دوم نقص «کریس کریستو فرسن» و سوم حس جاه‌طلبی او بود و باید گفت شاید احساس هوشیارانه‌وی و نیز اصلاح اعتبارش در تئاتر آمریکا او را راهنما بود. انتقادات و بدگمانی و چیزهای دروغین با نمای ظاهری امید، از ورای نمایش او به شکل سهل و آشکار نمایان بود. اولین پرده این نمایشنامه یکی از استادانه‌ترین کارهای نمایشی اونیل است. او از تجارب گذشته خود کمک گرفته است «پایان خوش» این نمایش را عده‌ای تا به جا خوانده‌اند و اونیل نیز طی نامه‌ای به سردبیر نیویورک تایمز به تجزیه و تحلیل و دفاع از آن پرداخته است. «آنا کریستی» یک سال بعد از اجرای نمایشنامه «امپراطور جونز» به روی صحنه آمد و به همان اندازه محبوبیت یافت. این نمایشنامه با علاقه مورد بحث قرار گرفت و ۱۱۷ بار نمایش داده شد و برای دومین بار جایزه پولیتزر را نصیب مصنف خود ساخت. یکبار از آن فیلم صامت و در سال ۱۹۲۹ نیز فیلم ناطق ساخته شد که در آن «گرتا گاربو» نقش آنا کریستی را بازی می‌کرد و ۳۳ سال بعد هیئتی از منتقدان سینمایی در نمایشگاه جهانی «سیاتل» آن را به عنوان یکی از بهترین چهار فیلمی شناختند که آمریکا به معرض نمایش گذارده است. این توجه سینمایی دلیل بر

محبوبیت نمایشنامه است زیرا یکی از رومان‌تیک‌ترین آثار اولیه اونیل است.

ب- سیری در متن

این نمایشنامه ۴ پرده‌ای، در شمار به یاد ماندنی‌ترین دریائی‌های اونیل به شمار می‌رود. به رغم فضای سنگین و پر از کشاکش، آنا کریستی از نادرترین آثاری است که با «پایان خوش» (Happy End) به انجام و فرجام می‌رسد. «کریس کریستو فرسن» یک «سرجاشوی» قدیمی و پیر سوئدی، اینک در باراندازی در نیویورک در یک کرجی کار می‌کند. «آنا» - دخترش - به او اطلاع می‌دهد که برای دیدار پدر خواهد آمد. «کریس» در نامه‌هایش به «آنا» به دروغ شغل خود را «سرایدار» نوشته و آنا هم که روزگارش را در کنج دخمه‌ها و بیغوله‌ها می‌گذراند، خود را «معلم سرخانه» معرفی کرده است. پس از سالها دوری، این دو یکدیگر را باز می‌یابند. کریس به گونه‌ای خاص از دریا و سرنوشت، سرنوشتی که این آبی مواج برای انسان رقم می‌زند، وحشت زده و هراسناک است. حال آنکه «آنا» دریا را خوش می‌دارد و از جزر و مد و مه و شط و شب دریا لذتی عمیق می‌برد:

«انگار، سالیان درازی است که اینجا تومه زندگی کردم. نمی‌دانم مقصودم را چطور به تو بگویم. انگار بعد از یک سفر طولانی به وطن برگشتم. این جور به نظرم می‌رسد که من مدت‌ها همین جا روی کشتی تو همین مه زندگی کرده‌ام. حس می‌کنم که انگار یک گمشده‌ای را که سالها دنبالش می‌گشتم پیدا کرده‌ام.»

در شبی مه‌آلود که دریا در اعماق ظلمات

قیسگونش، چیزی مگر نفیر و نفخه امواج را برنمی‌تابد، «کریس کریستوفرسن» به کمک دیگر کارگران کشتی، ۴ جاشوی کشتی شکسته را از دریا می‌گیرند. یکی از اینان یک ایرلندی است به نام «مت برگ». این «جاشو» که در عین ظاهر سترگ و خشنش، دلی به رقت شعر دارد، سخت به «آنا کریستی» دل می‌بازد. این دلدادگی و شوریدگی آنچنان است که به زندگی «جاشو» رنگ دیگری می‌بخشد. از سوی دیگر، «کریس» - پدر آنا - به این عشق که سرانجام به جدائی او از دخترش منجر خواهد شد رشک می‌برد. در یک رویارویی بین مت برگ و کریس، مت از میزان عشق وافروبی حدش به آنا می‌گوید و اینکه قصد ازدواج و بستن میثاق جاودانه را با یکدیگر دارند. «کریس» از این سخن برآشفته می‌گردد و مت برگ را با چاقو به مرگ تهدید می‌کند. آنا به این همه پایان

می‌بخشد و در طی گفتاری بلند، هر دو را از وهن و گمان به درمی‌آورد: آری، آنا زنی است با گذشته‌ای ملوث و ملکوک.

هر دو مرد - مت برگ و کریس - سرخورده و گیج چونانکه ضربه‌ای کاری خورده باشند در برابر چهره عریان و صریح واقعیت، رخ می‌بازند و به میخانه‌ها پناه می‌آورند. پس از ۲ روز مستی مدام و مستمر، هر دو به کرجی «سیمون ونیتروپ» - جایی که آنا در آنجا به سر می‌برد - باز می‌گردند و این بار این هر دو که تصادفاً قصد سفر و کار مشترک در یک کشتی را دارند، با یکدیگر از در دوستی درمی‌آیند و در صحنه‌ای لطیف و شاعرانه، با مهرآمیزترین کلام‌ها از «آنا» دلجوئی می‌کنند و در مقابل نیز آنا قسم می‌خورد که در کنار مت برگ، زندگی تازه و پر حلاوت و طراوتی را آغاز کند.

فهرست منابع:

- ۱- «سفر دور دراز به وطن» [شامل سه نمایشنامه: در منطقه جنگی، در راه کاردیف و سفر دور دراز به وطن] از: یوجین اونیل، ترجمه صفدر تقی‌زاده، محمدعلی صفریان، چاپ اول ۱۳۳۶، نیل.
- ۲- «سیر روز در شب» اثر: یوجین اونیل. ترجمه: محمود کیانوش. چاپ دوم، ۱۳۵۷، انتشارات اشرفی.
- ۳- «آنا کریستی، اثر: یوجین اونیل ترجمه: صفدر تقی‌زاده، محمدعلی صفریان، چاپ اول ۱۳۴۳، نشر اندیشه.
- ۴- «روغن نهنگ» یک تک‌پرده‌ای از: یوجین اونیل و «تئاتر آمریکا» یک گفتار از «آرتور میلر» ترجمه: محمدحافظی، احمد جزایری. چاپ اول ۱۳۵۵، نشر این سینا.
- ۵- تاریخ ادبیات آمریکا، تألیف: ویلیس و یگر، ترجمه: دکتر حسن جوادی، چاپ اول ۱۳۵۵، امیرکبیر.
- ۶- سیری در ادبیات غرب، نوشته: جی. بی. پرستلی، ترجمه ابراهیم یونسی چاپ اول ۱۳۵۲، جیبی.
- ۷- «در باره ادبیات» - یازده مقاله. [مقاله «خانواده در نمایشنامه‌های جدید. نوشته آتور میلر» ترجمه: احمد میرعلائی، چاپ دوم، ۱۳۵۶ زمان. ص ۱۱۷-۱۳۹] و نیز چاپ اول همین مقاله: فرهنگ و زندگی (شماره‌های ۱۳-۱۴) و یژه تئاتر و سینما. ص ۷۳-۶۴]
- ۸- فرهنگ و زندگی (شماره‌های ۱۳-۱۴) و یژه تئاتر و سینما: «تئاتر چیست» (گفتگویی میان یک کارگردان تئاتر و یک تماشاگر) نوشته ادوارد گوردون گریک (۱۹۶۶-۱۸۷۲) کارگردان طراح صحنه و نظریه پرداز انگلیسی. ترجمه: گلی ترقی (ص ۷۴-۸۹).